مروری بر تاریخ معاصرافغانستان

درس ششم

حاکمیت خانوادهء آل یحیی (خانواده مصاحبان)

1929-1978م

پوهنتون هرات

استاد: دوکتور نوراحمد خالدی

ماه مئ سال 2019 میلادی

زمامداری بارکزائی ها (محمد زائیان) 1826-1978م

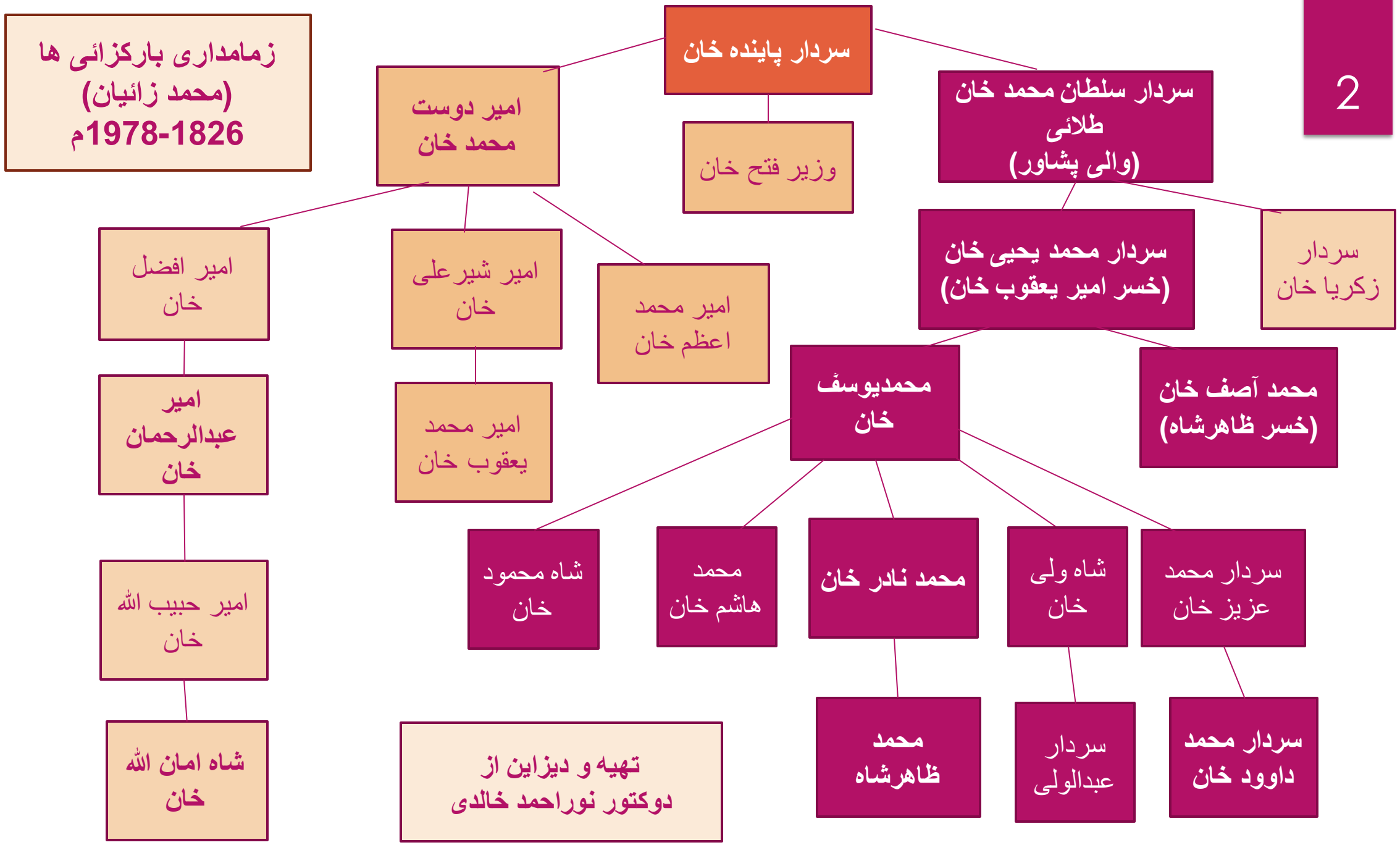

تهیه و دیزاین از
دوکتور نوراحمد خالدی

سلطنت محمد نادرخان (1929-1933م)

محمد نادرخان پادشاه افغانستان در ۲۱ حمل ۱۲۶۲ برابر با 9 اپریل 1883م) در دیره دون هندوستان به دنیا آمد و در سال 1929 به سلطنت افغانستان رسید. نادرشاه پسر محمد یوسف‌خان نواسهٔ سردار یحیی خان است. جد بزرگ این خاندان سردار سلطان محمد خان طلایی حکمران پشاور و برادر امیردوست محمد خان بود. سرداریحی خسرامیرمحمد یعقوب خان بود و حینیکه امیرمحمد یعقوب اسیر وبه هندوستان اعزام شد سرداریحی خان وبرادرش سردار زکریا نیز به هندوستان در"دیره دون" تبعید شده وباپسران شان سردارمحمدیوسف و سردار محمدآصف و نواسه های شان تقریبا دونیم دهه (1879-1901) درآنجا مقیم بودند.

محمد نادر خان در (21 حمل 1362هـ.ش.) م1883 دردیره دون هند تولد شد. محمد نادر 18 سال عمر خویش را در هند سپری نمود. در آنجا درس خواند و با زبان های هندی، انگلیسی و دری آشنا شد. سردار یحیی خان هفتهٔ دو بار جوانان خانواده را گرد می آورد و به آنها دربارهٔ افغانستان معلومات می داد .

اعضای خانوادۀ او در سال 1901 پس از دریافت اجازه نامۀ امیرعبدالرحمان خان به افغانستان برگشتند و مورد احترام او قرارگرفتند. درهفته های آغازین برگشت که در باغ علیمردان به سر می بردند. با دیدار ها ی مکرر با امیرآنها آن خانواده به "خانوادۀ مصاحبان" و یا مصاحبان خاص نیز شهرت یافتند و به تشویق امیر عبدالرحمن خان، سردارمحمد یوسف و سردار محمد آصف خان نزد سردار حبیب الله خان پسر امیر میرفتند و مصاحب او بودند. از این جهت پس از مرگ امیر عبدالرحمن خان، رفتن سردارمحمد یوسف و سردار محمد آصف، نزد سردار حبیب الله خان و صحبت های آنها با امیرحبیب الله خان سبب شد که مردم آنها رامصاحبان بنامند. برعلاوه از آنجایی که سردار محمد یحیی خان پسر سلطان محمد خان مشهور به طلایی بود، این خانواده را خاندان طلایی نیز نامیده اند.

نادر خان در بیست و نه سالگی به خدمت قشون درآمد و در 1907 م. به مقام نائب سالاری و بعدها به مقام سپهسالاری رسید. سپه سالارمحمد نادر که آدم مستعدی بودوهوس پادشاهی را ازجدش سردارسلطان محمد طلایی بارث برده بود. اوبا پیروزی شاه امان الله، درسالهای اول سلطنت او، منتظر اوضاع بوده با دولت جدید همکاری کرد.چنانچه در قیام مسلحانه ملی برای حصول استقلال کامل سیاسی افغانستان، درکنارمردم کشور، همراه با برادرانش در یکی از جبهات یعنی پکتیا سهم گرفت ومورد تقدیرشاه امان الله واقع شد ومناره استقلال بنامش ساخته شد.

در سومین جنگ انگلیس و افغان، به هند حمله کرد و تل و وانه را گرفت و وقتی که صلح برقرار شد به وزارت دفاع رسید. در زمان قتل امیر حبیب الله خان قوماندان قوا و در رکاب امیر در جلال آباد بود. در سال 1924م وزیر مختار افغانستان در پاریس گردید. در سال 1926م نادر خان شغل سیاسی خود را ترک گفت و مدتی در نیس گذراند.

با اطلاع از شکست امان الله خان و صرف نظر کردن او از مقام پادشاهی، با برادران خود عزم افغانستان کرد و از طریق هندوستان به مناطق قبائلی در سرحد افغانستان رفت و سپاهی تجهیز کرد. امان الله خان از او خواسته بود که با او در قندهار یکجا شده از طرق غزنی بالای کابل حمله کند. اما نادر خان نه پذیرفت و به امان الله خان اطلاع داد که او مطابق صوابدید خود بالای کابل حمله میکند. نادر خان به کمک اردوهای قبائلی غزنی و به همین ترتیب کابل را تسخیر کرد.

پادشاهی محمد نادر خان

دردوران اغتشاش سقوی جنرال محمد نادرخان، وزیر دفاع پیشین که از وزیر مختاری در فرانسه استعفا کرده بود و در شهر نیس زندگی می‌کرد، به کمک برادرانش قصد کابل کرد و سرانجام به کمک قبایل مخصوصاً افراد دو قبیلهٔ جاجی و وزیری در ۲۱ میزان ۱۳۰۸ (13 اکتبر 1929م) خود را به کابل رسانید و شهر را در اختیار گرفت. حبیب‌الله کلکانی و یارانش به شمالی فرار کردند و باآنکه نادر خان به آنها به شرط تسلیمی وعدهٔ عفو داده بود، اما به دستور نادرخان همه به دار آویخته شدند، از همین جهت است که نادر شاه را طرفداران کلکانی نادر غدار می‌گویند.

محمد نادر خان در ۲۳ میزان ۱۳۰۸ هجری شمسی در قصر سلام‌خانه کابل در برابر اعیان و سران قبایل اعلام کرد که برای انتخاب پادشاه جدید، باید لویه جرگه تشکیل شود؛ اما سران قبایل تشکیل لویه جرگه را لازم ندیدند و به پادشاهی او سر فرود آوردند. نادر خان رأی این مجمع را پذیرفته و در 15 اکتبر 1929م به‌عنوان نادرشاه به تخت پادشاهی افغانستان نشست. این اقدم نادر خان به مذاق حامیان شاه امان الله خان خوش نیامد چون آنها انتظار داشتند نادر خان پادشاهی را برای امان الله خان تفویض نماید.

اقدامات عمده در زمان سلطنت نادر شاه

در میزان ۱۳۰۹ / سپتامبر 1930 لویه جرگه تشکیل شد که افزون بر تأیید پادشاهی محمد نادر خان ۱۵۰ تن از اعضای همان جرگه را به نام شورای ملی برای تصویب قانون اساسی جدید برگزید. قانون اساسی جدید با استفاده از قوانین اساسی ایران و ترکیه و نظامنامهٔ پیشین امان الله خان تدوین شده بود، به ظاهر نظام پادشاهی مشروطه را در کشور به رسمیت می‌شناخت، اما در واقع قدرت را میان شاه و عالمان دین تقسیم می‌کرد. پس از آن مجلس اعیان مرکب از ۲۷ نمایندهٔ منتخب شاه تأسیس شد.

انفاذ قانون اساسی جدید:

در ۱۳۱۰ هجری شمسی/1931م قانون اساسی جدید (اصول اساسی دولت عالیهٔ افغانستان)، با شناسایی نادر و همتبارهایش به‌عنوان حاکمان مشروع کشور، توسط لویه‌جرگه تصویب شد. تفاوت‌های عمدهٔ این قانون اساسی از قانون اساسی یک دهه پیش عبارت بوود از:

- حساب‌دهی کابینه (به استثنای صدراعظم) به مجلس منتخب (شورای ملی) و مجلس بزرگان (اعیان) که اعضای آن توسط شاه انتخاب می‌شدند، در عمل، هیئت‌ها برای انتخابات مجلس نیز دست‌چین حکومت بودند.
- رسمیت‌بخشیدن برتری مکتب فقه حنفی و تضمین استقلال محاکم شریعت بود (گریگوریان، ص ۳۰۵).
- برای اولین‌بار، رهبران مذهبی در شماری از پست‌های وزارت گماشته شدند.

با این وجود، قدرت حکومتی در انحصار خاندان سلطنتی و افغانستان تنها به نام سلطنت مشروطه بود.

محمد نادرشاه برای مطبوعات ارزش خاصی قائل بود. روزنامه اصلاح را در ۱۳۰۸ ش / 1929 م در کابل بنیاد نهاد و روزنامهٔ انیس را دولتی ساخت. دیگر انتشارات دولتی را تقویت کرد. انجمن ادبی کابل هم در همین دوره تأسیس شد که مجلهٔ ماهانهٔ کابل را نیز انتشار می‌داد. سالنامه افغانستان هم از ۱۳۱۱ش به انتشار آغاز کرد. جاده‌های کهنه تعمیر و جاده‌های نو تأسیس گردید. نخستین بانک کشور در ۱۳۱۰ ش/ 1931م تأسیس شد.

در عصر محمد نادرشاه نیز در نقاط مختلف کشور قیامها و شورشهایی رخ داد که همه سرکوب شدند؛ از جمله قیام کوهدامن را می‌توان نام برد که چون اردو از سرکوب آن عاجز ماند، قبایل جنوبی به کابل آمده، آن شورش را خاموش ساختند.

سرانجام محمد نادرشاه در ۱۷ عقرب ۱۳۱۲ ش/ 8 نوامبر1933م به ضرب گلولهٔ یک متعلم لیسه نجات بنام عبدالخالق در مراسم توزیع شهادتنامه‌ها به خون خواهی غلام نبی خان چرخی کشته شد.

عبدالخالق که در قوم هزاره بود یکی از نوکران غلام نبی خان چرخی بوده که از طرفداران امان الله خان و بخاطر مخالفت آشکار با به تخت نشستن محمد نادر خان از طرف نادر خان به قتل رسیده بود.

سلطنت محمد ظاهر شاه (1933-1973م)

محمد ظاهر فرزند نادرشاه، روز دوشنبه 22 میزان سال 1293 هجری شمسی در کابل تولد شد. در شش سالگی به مکتب رفت. سه سال نخستین را در مکتب حبیبیه درس خواند (1299-1301). با بنیانگذاری مکتب استقلال، تا سال 1303 در آن مکتب به آموزش ادامه داد. هنگامی که پدرش محمد نادربه حیث سفیر افغانستان در پاریس تعیین شد، با او روانهٔ فرانسه شد (19 سرطان 1303). درفرانسه نیز در چندین مکتب درس خواند. شهزاده محمد ظاهر17 ساله بود که با حمیرا، دختر وزیر دربار وقت سردار احمدشاه خان ازدواج نمود. یک برادر و دو خواهر داشت. برادرش محمد طاهر در زمان امارت امیر حبیب الله کلکانی در کابل فوت نمود. دو خواهرش یکی با سردار محمد داوود خان و دومی با سردار محمد نعیم خان فرزندان سردار محمد عزیز خان، ازدواج نموده بودند.

وی پس از ترور پدرش نادرشاه در سال ۱۹۳۳ در سن ۱۹ سالگی به سلطنت رسید. برادرنادر خان سپهسالار سردار شاه محمود خان وزیرحربیه، محمد ظاهر یگانه فرزند شاه مقتول را به حیث پادشاه معرفی کرد.

خصوصیات سلطنت محمد ظاهر شاه

دوره 40 سال پادشاهی ظاهر شاه بر افغانستان، دوره آرامش بود و در این مدت، برخلاف دوره‌های قبل و بعد از ظاهرشاه، افغانستان درگیر هیچ جنگی نشد و همچنین در جنگ جهانی دوم (1939-1945) اعلام بی‌طرفی کرد.

ظاهرشاه در سال 1964م قانون اساسی جدید کشور را انتشار داد. این قانون، بعدها در سال 2001م با سقوط طالبان به‌عنوان قانون اساسی موقت
(با حذف مواد مربوط به سلطنت) پذیرفته شد. کلمهٔ "افغان" برای نخستین‌بار در سال 1964م و در قانون اساسی تصویبی محمد ظاهرشاه با تعریفی جدید و به‌معنی همه اتباع کشور افغانستان به‌کار رفت.

وی به قصد مدرنیزه کردن افغانستان، به اصلاحات سیاسی و اقتصادی، احداث زیربناهای مواصلاتی و بندهای برق تأسیس سیستم قانون‌گذاری دموکراتیک، ترویج نظام آموزش و پرورش مدرن، تأسیس پوهنتونها و آموزش برای زنان اقدام کرد.

محمد ظاهر تا سال 1973م پادشاه افغانستان بود. او در جریان ۴۰ سال سلطنت خود قانون اساسي دموکراتیک کشور را تسوید نمود، یک پارلمان مستقل را تاسیس کرد و رهبري مساعي ترویج حقوق زن را بعهده داشت .در سال 1973 زمانی که محمد ظاهر شاه در ایتالیا به سر می برد، سردار محمد داود خان که یکی از صدراعظمان سابق و پسر کاکای شاه با انجام یک کودتای نظامی، شاه را خلع کرد و با پایان دادم به نظام شاهی، در افغانستان نظام جمهوری اعلام کرد. پادشاه سابق افغانستان پس از کودتا در ایتالیا در تبعید زندگی می کرد و این دوره زندگی او ۲۹ سال را در بر می گیرد.

مشروطیت اول

تا صدارت دکتور محمد یوسف خان در سال 1963م، قدرت اصلی حکومت در دست صدراعظم ها بود. در زمان زمامداری 40 سالهٔ ظاهر سه صدراعظم خاندانی و شش صدراعظم غیرخاندانی، مجموعاً نه صدراعظم، به وظیفهٔ صدرات پرداختند. در سیزده سال اول سلطنت ظاهرشاه، محمدهاشم خان، صدراعظم و کاکایش، قدرت واقعی را در دست داشت. پیروی از قانون به یک نگرانی بزرگ تبدیل و حقوق تضمین‌شدهٔ اشخاص در قانون اساسی پایمال شد. بسیاری از دیگراندیشان سیاسی زندانی شدند که بیشترشان بیش از یک‌دهه در کنج زندان بدون محاکمه رنج کشیدند.

در ۱۳۲۵ خ/1946م، محمدهاشم خان جایش را به برادرش شاه محمود خان به‌عنوان صدراعظم داد که در دوران تصدی او دموکراسی نیم‌بندی به میان آمد. در ۱۳۲۶خ/1947 انتخاباتی برای شاروالیها برگزار شد. دو سال بعد، انتخابات مشابهی برای شورای ملی تدویر یافت. مجلس زیر نفوذ اکثریت دموکرات‌های لیبرال قرار داشت که برای سلطنت مشروطه ایستادگی کردند.

دومین قانون مطبوعات به سال 1950 درشرایطي در افغانستان نافذ گردید که کشور بار دیگر آبستن تحولات سیاسي- اجتماعي شده بود. انفاذ این قانون نه تنها زمینهء فعالي محدود نشریه هاي غیر دولتي را به وجودآورد؛ بلکه درجهت دیگر روشنفکران و رده هاي آموزش دیدهء کشورعملاً آماده شده بودند تاهسته هاي سازمانهاي سیاسي خود را پایه گذاري کنند. نشریه هاي انگار، نداي خلق، وطن، نیلاب، ولس، و آیینه، مطبوعات آزاد و غیر دولتي این دوره به شمار مي آیند که در شهر کابل به نشر مي رسیدند.

در این دوره درافغانستان تلاش هایي نیز در جهت ایجاد احزاب و سازمانهاي سیاسي به وجود آمده بود. چنان که « ویش زلمیان » یا جوانان بیدار نخستین حلقهء سیاسیي بود که در کابل پایه گذاري گردید. نشریهء انگار به مدیریت مسوول فیض محمد انگار و ولس به مدیریت مسوول گل پاچا الفت ارگان هاي نشراتي ویش زلمیان بودند. حزب یا حلقهء سیاسي وطن نشریه ء وطن را به مدیریت مسوول میر غلام محمد غبار انتشار مي داد و به همین گونه نشریه ء نداي خلق ارگان نشراتي حزب خلق بود که به صاحب امتیازي دکتر محمودي به نشرات آغاز کرد.

این نشریه ها که از جانب احزاب یا حلقه های سیاسی ویش زلمیان، وطن و خلق نشر میشد به کانونهاي پرورش افکار سیاسي قدرتمندی مبدل شدند و توانستند یک نسل سیاسي در کشور را پرورش دهند. نسل سیاسي پرورش یافته به وسیلهء این نشریه ها بعداً در رویداد هاي سیاسي – اجتماعي دههء دموکراسي (1963-1973) نیز نقش برجسته یي داشتند . حتي مي توان گفت که مبارزات سیاسي و مطبوعات سیاسي دهه ء دموکراسي ادامهء همان تجربهء هایي سیاسي دوران شاه محمود خان است.

آگاهي و اطلاعات مردم و نسل جوان افغانستان درارتباط به مفاهم حزب سیاسي و مبارزهء سیاسي سازمان یافته به وسیلهء همین نشریه ها دست کم در میان اقشار آموزش دیدهء کشور گسترش پیدا کرد.

اما دریغا که عمر این مشروطیت کوتاه بود. شاه در سال ۱۳۳۲ خ/1953م سردار محمد داوود، پسر کاکایش را به‌عنوان صدراعظم معرفی کرد. داوود خان طرفدار نوسازی بود، ولی او به قیمت دموکراسی و آزادی‌های فردی، اقتدار و نظم داخلی را اولیت داد. وقتی او به قدرت رسید، انتشار هفته‌نامه‌های جدید متوقف شد و احزاب سیاسی فعالیت‌های عمومی‌شان را متوقف کردند؛ هرچند انتخابات شورای ملی هنوز با دست‌کاری در نتایج آن برگزار می‌شد. نه تنها دروازه هاي تمام این نشریه ها بدون هیچگونه دلایل قانوني به وسیلهء دولت بسته شد؛ بلکه احزاب و سازمانهاي سیاسي نیز منحل گردیدند. دولت براین هم بسنده نکرد و شماري از اعضاي رهبري سازمانها و احزاب سیاسي وطن، خلق و ویش زلمیان را دستگیر و به زندان افگند. بدینگونه تا ده سال دیگر در دورهء صدارت داودخان، افغانستان از مطبوعات آزاد، احزاب و سازمانهاي سیاسي بي بهره باقي ماند.

دوران صدارت داود خان

در این دوران تنها نشریه هاي دولتي مانند گذشته به کار خود ادامه داند و نشریه هاي دولتي دیگري چون کابل تایمز، هیواد، ستوري، سره میاشت، افغانستان، پیام حق، تعلیم و تربیه، الفلاح، آریانا، کانو او صنایعو و مهري در کابل و بعضي از ولایات کشور پایه گذاري شدند.

باید یاد آوري کرد که داود خان نیز به مانند هاشم خان به آزادي مطبوعات و آزادي بیان اعتقاد و باوري نداشت. ازهمین جهت مطبوعات در دورهء او متکي برنظام استبدادي بود و دیدگاه هاي روشنفکران ونیاز هاي مردم در آن مجال بازتاب نداشت.

در حکومت محمد داوود که با تبلیغ و ترویج افکار دموکراتیک مخالف بود، دموکرات ها سرکوب شده بودند و عظیم ترین بخش هایی از مردم جامعه در نا آشنایی با دموکراسی به سر می بردند. آن بی علاقگی و ناآشنایی با انتخابات و در واقع با یکی از ارکان مهم دموکراسی، محصول چنان سیاست آسیب زای پیشینه یا یکی از عوامل مهم آن بود.

با این وجود، پیشرفت‌های اقتصادی و بخصوص زیربناهای مواصلاتی و بندهای آبگردان و انرژی برق از **طریق پلانهای پنجساله اول و دوم انکشاف اقتصادی و اجتماعی** طرح و تطبیق شدند. در عین‌زمان، گسترش نظام آموزش جدید و رفع تدریجی حجاب زنان و سهمگیری در معارف به افزایش صفوف روشنفکران کمک کرد.

شاه در ماه مارچ سال 1963م داوود خان را مجبور به استعفآ نمود. شاه با پذیرش استعفای داوود خان، راه دیگری برگزید. راهی را که محمد داوود ملزم به خانه نشینی شد و نهادها و ساختارهایی‌که از مظاهر دموکراسی پارلمانی خبر می دادند ایجاد گردیده و شکل گرفتند. این دوره در تاریخ معاصرکشور ما به دورهٔ دموکراسی دوم، دموکراسی تاجدار و یا دموکراسی ظاهر شاه و بخصوص "دههٔ دموکراسی" شهرت دارد. نگرش به قانون اساسی آن دوره، حضور چنان عناصری از دموکراسی را صحه می گذارد.

"دهۀ دموکراسی"
1973-1963

این دوران (1963-1973م) متشکل است از دورۀ انتقالی صدارت دوکتور محمد یوسف و چهار صدراعظم مابعد او (محمد هاشم میوندوال، نوراحمد اعتمادی، داکترعبدالظاهر و محمد موسی شفیق). این دوران را میتوان صرف نظر از جزییات معرفتی ویا سلوک شخصی هرکدام آنها بصورت کل بررسی کرد.

بدون شک دههء دموکراسی و افکار دموکراسی مربوط به آن دوران زاده تصورات شخص محمد ظاهرشاه بود.
محمد ظاهرشاه در لویه جرگۀ گفت: "پدرمن اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید، در مرحله دوم آرزوی پاک و بی آلایش شان، تأسیس حکومتی بود که توسط آن مردم افغانستان با عقیدۀ راسخ به آیندۀ این سرزمین، شیرازۀ امور را به دست خویش گرفته، بر اساس رعایت حقوق فردی و تأمین عدالت اجتماعی راه پر افتخار را به سوی سرنوشت آینده به پیمایند. شاه وانمود می سازد که پدرم چنین علایقی داشت و من راه او را دنبال نموده ام!
سخنی را که داکترمحمد یوسف خان در لویه جرگه گفت، اگر به بخش های ادعایی آن به نظر بحث بنگریم، به این واقعیت صحه می گذارد که لزوم دید تغییر قانون اساسی تصمیم شخص شاه بود:
"اعلیحضرت همایونی بعد از آنکه تشخیص فرمودند، ملت شاهانۀ شان آمادۀ انتقال از یک مرحله به مرحلۀ دیگر آن است، اراده فرمودند که باید زندگی ملی افغانستان بر اساس ایجابات زمان و منظور تأمین آرزوهای بزرگی که بدل می پرورانیدند، مجدداً تنظیم شوند".

به هر حال دموکراسی شاه طی یک دهه جامعه را به سوی نظامی سمت نداد که بتوان آنرا یک نظام دموکراسی پارلمانی واقعی نامید. آن علایق و سلیقهٔ شاه حامل بحرانی بود که شاه را نیز با خود مشغول نگهداشت. در اینجا به چند عامل در زمینهٔ بحران دموکراسی شاه اشاره می نماییم:

۱ـ مظاهر دموکراسی محصول مبارزات توده ها نبود

مظاهر دموکراسی در قانون اساسی محصول جنبش هایی نبود که در کشورهای اروپایی چند سده پیش دگرگونی های مشروطه ضد استبدادی را بار آورد؛ و یا کشورهای ترکیه و ایران آن را به گونه یی آزمودند. درافغانستان، آن کوشش های دموکراسی خواهانه که بر مبنای روشنگری و فعالیت های سیاسی نیروهای دموکرات و باورمند به مشروطیت و دموکراسی به طرف شکل گیری می رفت، سال ها پیش از طرف خود دربار سلطنتی سرکوب شد. هنگامی که پیشکسوتان آنها از زندان آزاد شدند، آنها و بقیه فعالان پیشین به وضعیتی از کهولت و یا مشکل صحی، شرایط و برداشت ها و یا مواضع جداگانه رسیده و آن انسجام حداقل حزبی پیشین را نیز نداشتند. جهت عمدهٔ اثرات انتباهی سرکوب شدگان و پیروان آنها این بود که به دربار سلطنتی افغانستان به دید دشمن بنگرند. زیرا سرکوب های استبدادی و توطئه های آسیب زا به روند دموکراسی را شاهد بودند. بنابر آن، هنگامی که شاه به هر گونه یی که بود سردار محمد داوود خان را کنارزد و موفق شد که قانون اساسی مطابق میل خویش را هدایت بدهد، تکیه گاهش اشخاصی بودند که پیشینهٔ مبارزاتی در جهت دموکراسی پارلمانی و باورمندی به چنان مرامی نداشتند. حتا اکثر آنها از مجریان سیاست سرکوبگرانهٔ حکومت های پیشین بودند.

۲ـ مهمترین فعالان سیاسی ایندوران به دموکراسی عقیده نداشتند

تفکر سیاسی فعالان سیاسی مورد علاقهء جوانان و محصلان در دورهء دموکراسی از یکطرف سوسیالیسم و از جانب دیگر جریانهای ضد سوسیالیستی در وجود احزاب اسلامگرای مکتبی بود. ظهور احزاب چپگرای افراطی مانند حزب دموکراتیک خلق (خلق و پرچم)، سازمان دموکرات نوین (شعلهء جاوید) ناگزیر به ظهور احزاب اسلامگرا (مکتب اخوان المسلمین مصری محمد و سید قطب) گردیده سازمان جوانان مسلمان که بعدها به حزب اسلامی (گلبدین حکمتیار) و جمعیت اسلامی (برهان الدین ربانی) منشعب شدند پدید آمدند .

۳ـ حضور کمرنگ نیروها و چهره های سیاسی معتقد به نظام مشروطهء دموکراسی پارلمانی

شایان یادآوری است که در دهۀ چهل خورشیدی، چهره های متشکل و یا انفرادی که بر مبنای باورمندی به قانون اساسی فعالیت می نمودند و یا دست به انتشار نشریات اجتماعی، سیاسی و انتقادی زدند و یا اینکه به توضیح عناصر و ساختارهای نظام دموکراتیک اشتغال داشتند، نیزحضورداشتند؛ اما حضوری کمرنگ و بدون کشش لازم و فاقد قدرت تأثیرگذاری محسوس. در زمرهء اینگونه احزاب از حزب افغان ملت و حزب مساوات (محمد هاشم میوندوال) میتوان نام برد.

۴ـ دموکراسی در بستر فقر و مردم آزاری

ملاحظۀ برخی از مواد قانون اساسی، انتشار جراید غیردولتی و زمینه های تبارز آزادی های نسبی، اما ندیدن ناهنجاری های متعددی که بر روند آن حرکت مؤثربود، برداشت سطحی و ناقصی ازدموکراسی دهۀ چهل خورشیدی را می آفریند. درست است که پاره یی از آزادی ها به وجود آمد و با رفتارهای مستبدانۀ پیشین تعدیلی رونما شد، اما با پیشینۀ مشکلات اقتصادی، اجتماعی - و در یک سخن- مشکلات معیشتی همچنان بر شانه های اکثریت مردم بماند. از آن ناهنجاری ها می توان از دشواری اقتصادی و اجتماعی مردم در سرتاسر افغانستان نام برد. برای مردم در اطراف کشور مهم این بود که از رفتارهای نامطلوب دولتیان محلی رهایی بیابند، کلنیکهای صحی داشته باشند، راههای بهتر ترانسپُورتی داشته باشند، به برق دسترسی باشد و غیره.

متاسفانه مجموعهء عوامل بالا در بی اعتبار کردن دموکراسی در جامعه دست بهم دادند و مشوق عناصری شدند که در صدد پایان دادن به دموکراسی به توطئه مصروف بودند.

آغاز بی ثباتی سیاسی در افغانستان

جمهوری محمد داوود خان

سردارمحمد داوودخان پسرسردارمحمد عزیزخان فرزند محمد یوسف خان پسرسرداریحیي خان فرزند سلطان محمد خان طلايي واولاد سردارپاینده محمد خان محمد زايي مي باشد. داوود خان درسال ۱۲۸۸ هجري شمسي مطابق 18 جولای 1909 میلادی درشهرکابل پابه عرصه وجود گذاشت تحصیلات ابتدايي خود را درلیسه حبیبیه ، تحصیلات عالي خود را درفرانسه تکمیل وتحصیلات نظامي را درلیسه حربیه بپایان رسانید.

داوود خان بنیانگذار نظام جمهوری و نخستین رئیس جمهور افغانستان بود. او همچنین یکی از قدرتمندترین زمامداران افغانستان در چند دهه اخیر شمرده می شود. داوود خان با یک کودتای نظامی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی مطابق به 1973م به قدرت رسید و کودتای پیروزمند خود را "انقلاب" نامید. داوود خان با سرنگون کردن محمد ظاهر شاه، پسر کاکای خود نظام سلطنتی را در افغانستان پایان داد و در نخستین پیام رادیویی خود، پس از پیروزی در کودتا، روی کار آمدن نظام جمهوری را اعلام کرد.

صرف نظر از شخصیت قابل احترام و تقوای تحسین آفرین سردار محمد داوود خان و آرزوهای ایشان برای پیشرفت اقتصادی کشور، نتایج این کودتا از لحاظ سیاسی و امنیتی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور فاجعه بار بوده اند. عواقب فاجعه بار کودتای داوود خان، که نقطهٔ چرخش سیاسی در تاریخ افغانستان است. در جملهء عواقب این کودتا نکات آتی قابل یادداشت اند:

۱- در نتیجه این کودتا نظام شاهی بزور تفنگ توسط افسران وابسته به حزب دموکراتیک خلق و هواخواهان آنها به همکاری افراد بسیار نزدیک به داوود خان با پلانگذاری و قوماندهٔ شخص داوود خان ساقط شد و بدینصورت عمل ناپسند کودتای نظامی در کشور رواج یافت؛

۲ .نظام شاهی مشروطهٔ پارلمانی متکی به قانون اساسی و دموکراسی ساقط شد و بجای آن یک رژیم دیکتاتوری یکنفره متکی بر فرمان رییس دولت کودتا در کشور حاکم شد و نام آنرا جمهوری گذاشتند؛

۳ -نه تنها کدام تحول قابل ملاحظه مثبت در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم و کشوربوجود نه آورد بلکه برعکس مردم افغانستان را از تمام دست آوردهای سالها مبارزات اجتماعی و سیاسی محروم ساخت؛

۴- با لغو مقام صدراعظم، پارلمان، لغواستقلالیت قوه قضاییه و لغو آزادی مطبوعات تمام ارگانهای دولت در دست یک نفر تمرکز نمود؛

۵- کودتای ۲۶ سرطان شیرازه تاریخی نظام دولت افغانستان را برهم ریخت و به تمام عناصر مخالف این نظام از یک طرف فرصت سرنگونی آنرا میسر ساخت و از جانب دیگر راههای پیروزی وامید به پیروزی را فراهم ساخت؛

۶ - رژیم کودتا به سرکوب خونین مخالفین بالقوه و بالفعل دست زد که تعداد زیاد افراد قربانی این سرکوب شدند؛

۷ - در این سرکوب گروههای راستگرای مذهبی و روشنفکران دموکرات میانه رو هدف قرار گرفتند. از جمله محمد هاشم میوندوال صدراعظم روشنفکر و دموکرات در زیر شکنجه جلادان رژیم جان داد و تعداد دیگری اعدام شدند؛

۸ -در نتیجه این کودتا رهبران گروههای افراطی راست مذهبی مانند ربانی، گلبدین و مسعود از کشور فرار نموده به آغوش سازمان استخبارات نظامی پاکستان پناه بردند که نتایج فاجعه بار آن تا امروز ادامه دارد؛

۹ -با استفاده از فرصت گروههای کمونیستی پرچم و خلق خودرا جانشین منطقی رژیم کودتا دانسته مجددا متحد شدند و برای بدست گرفتن قدرت آمادگی گرفتند و در نتیجه با اولین فرصت رژیم را ساقط کردند؛